

واحد آموزشی: دوره دوم متوسطه غیردولتی باقرالعلوم(ع)

شماره صندلی:

نام و نام خانوادگی:

نام پدر:

نام دبیر: آقای ربیعی-آقای پارسی فر

سوال امتحان درس: نگارش ۳

رشته: (ریاضی-تجربی-انسانی)

سال تحصیلی: ۱۴۰۲-۱۴۰۳

پایه: دوازدهم

نوبت امتحانی: نوبت دوم

ساعت امتحان:

وقت امتحان: ۷۰ دقیقه

تاریخ امتحان: ۱۴۰۳/۲/۱۷

نیاز به پاسخ برگ دارد

تعداد برگه: ۲ برگ

بازشناسی ۲ نمره

جمله زبانی زیر را با استفاده از عناصر خیال به نثری ادبی تبدیل کنید.
خورشید غروب کرد!

با توجه اطلاعات ارائه شده، به دو سؤال زیر پاسخ دهید.
یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۴)،
نام کتاب:

نام ناشر:

سازهای نوشتاری ۳ نمره

درباره یکی از مثل‌های زیر توضیح دهید.
(الف) باز فیلش یاد هندوستان کرد
(ب) آفتاب پشت ابر نمی‌ماند.

حکایت زیر را به زبان امروز بازنویسی کنید.
«سوداگری بار آبدینه داشت یکی از باج گیران عنان بارگیرش بگرفت و بر آن آبدینه چوب دست خویش محکم فروکوفت و گفت: ای رفیق، چه در بار داری؟ گفت: اگر چوب دیگر زنی هیچ!»

رعایت موارد نگارشی و درستی املا

آفرینش ۱۴ نمره

یکی از موضوعات زیر را انتخاب کنید و در یک صفحه انشایی درباره آن بنویسید.
- ثانیه‌ها چقدر نامردند... (قطعه ادبی)
- نامه‌ای برای من!
- مقاله‌ای درباره «وظیفه ما در برابر ایران»

خوش آغازی ۱/۵ نمره	پرورش موضوع ۹ نمره	خوش‌فرجامی ۱/۵ نمره	املا و نشانه‌های نگارشی ۲

-
- i - هر جمله‌ای که با استفاده از آرایه‌های ادبی ساخته شود قابل قبول است. برای نمونه: آب از سر خورشید گذشت و در افق غرق شد./ خورشید خوابید/ خورشید چون سییی سرخ در دامن افق غلتید./ خورشید چشم‌های خود را بست./ خورشید خرامان خرامان در افق خزید و خاموش شد./ خورشید در افق فرونشست و ماه برخاست./ خورشید چشم بست و فرونشست. خورشید فروکاست و ماه برخاست.
- ii - الف) ضرب‌المثل «باز فیلش یاد هندوستان کرد» زمانی استفاده می‌شود که انسان یاد خاطرات گذشته‌اش می‌افتد و دوست دارد دوباره به آن زمان‌ها برگردد. در واقع این حکایت می‌خواهد بگوید

که زندگی انسان چقدر کوتاه است و باید از تمامی لحظات آن به خوشی و خوبی استفاده کند تا زیاد حسرت آن را در آینده نخورد.

ب) کاربرد این ضرب‌المثل برای کسانی است که می‌خواهند با دروغ و حيله ديگران را فریب دهند ولی خبر ندارند که در نهایت دروغشان آشکار می‌شود و آبروی خودشان می‌رود. البته این حکایت فقط برای بیان حيله‌گری نیست و برای انسان‌هایی که بدون چشمداشت به ديگران نيکی می‌کنند، اما هیچ‌کس متوجه زحمات آن‌ها نمی‌شود نیز به کار می‌رود زیرا بالاخره روزی نتیجه تلاش و کردار نيک خود را خواهند دید و این‌گونه آفتاب پشت ابر نمی‌ماند.

iii - تاجری راهی سفر کاری شده بود و بار شیشه به همراه داشت. از بخت بد او در بین راه با باج‌گیران (راهزنان) روبرو شد. یکی از راهزنان افسار اسب تاجر را گرفت و با چوب‌دستی خود محکم بر بار تاجر زد. با طعنه به تاجر گفت چه چیزی بار اسب خود کرده‌ای؟ تاجر که می‌دانست بار شیشه دارد به او گفت: اگر دفعه دیگری بر بار بزنی همه شیشه‌ها خواهند شکست و دیگر چیزی نه برای تو می‌ماند و نه برای من.